

بربرها یا آمازیغ‌ها

بهادر قیّم

استادیار دانشگاه شهید چمران اهواز

چکیده

قاره بزرگ و قدیمی آفریقا با تنوع اقلیمی و محیطی که داراست از لحاظ انسانی و مردم شناسی نیز اقوام و گروه‌های انسانی مختلفی را در خود جای داده است. برخی از این اقوام ساکن بومی و محلی این قاره و گروهی دیگر از مهاجران خارجی بشمار می‌آیند که در دوره‌های مختلف تاریخی وارد این قاره شده‌اند. بربرها از جمله و بلکه مهم‌ترین گروه‌های نژادی و قومی حوزه شمال آفریقا و صحرای بزرگ محسوب می‌شوند. این گروه که بصورت فیل‌های و از غرب مصر تا مراکش پراکنده شده‌اند، بعنوان یک عمل همواره نقش فعالی را در حوادث و تحولات سیاسی - اجتماعی شمال آفریقا ایفا می‌کردند. متأسفانه در معرفی این اقوام از سوی برخی از نویسندگان و پژوهشگران برداشت‌های متفاوتی و بعضاً منفی از لفظ بربر و هم چنین منشاء و خاستگاه آنها شده است. در این مقاله سعی می‌شود ضمن بیان معنی بربر، به منشاء، خاستگاه و محل استقرار و تقسیمات اجتماعی و دیانت این گروه، پرداخته شود.

واژه‌های کلیدی: بربر، آمازیغ‌ها، بت، برنس، قبایل بربر، دین بربرها.

اصطلاح "بربر"

کلمه بربر از نظر لغوی، توسط لغویان عرب دارای معانی نزدیک بهم است. گروهی کلمه "بربر" را به "کثرت کلام بدون نفع" و یا "صوت و کلام از روی غضب"^(۱) معنی کرده اند. و عده‌ای نیز معنی آن را "کلام زیاد و بدون نفع با صدایی بلند و توأم با غضب" می‌دانند.^(۲) ابن خلدون نیز معنای این کلمه را "اختلاط اصوات غیر قابل فهم" می‌داند. و آن را به صدای شیر تعمیم می‌دهد و از اصطلاح "بربرالأسد" یعنی "شیر صدهای غیر قابل فهمی از خود تولید کرد" استفاده می‌کند.^(۳)

در یک جمع بندی کلی معنی لغوی بربر را می‌توان این گونه عنوان کرد: "کلام زیاد با صدای بلند و غیر قابل فهم، این معنا از دید یک فرد غیر بربر یعنی یک عرب مصداق دارد. اما یک فرد بربر که خود پایبند به چنین کلامی است و آن کلام نیز برای او قابل فهم است، معنی ندارد و باید توجه کرد که اصطلاح "بربر" در نزد اعراب معادل "عجم" نیست، و یک فرد بنا به نوع گویش زبانی به "بربر" تعریف شده است، لذا این فرد از لحاظ نوع گویش "بربر" است و از لحاظ غیر عرب بودن "عجم" است.

کلمه "بربر" که در یونانی بصورت (بارباروی Barbaroi) و در لاتینی (بارباری Barbari) بکار رفته است، با معنای لغوی عربی این کلمه، متفاوت است و فقط معادل اصطلاح "عجم" در عربی می‌باشد. زیرا در نزد یونانی‌ها و رومی‌ها بربر به کسی گفته می‌شد که به زبان یونانی یا لاتینی سخن نمی‌گفت و در نتیجه از موهبت‌های فرهنگی یونانی رومی محروم بود.^(۴) و یونانی‌ها بطور کلی بیگانگان را "بربریان" می‌نامیدند،^(۵) اما به مرور زمان و به دلیل تعصب و غرور یونانی معنی "بربر" در مواردی علاوه بر بیگانه بودن، قرار گرفتن در سطح بسیار پایینی از فرهنگ و تمدن یونان نیز به آن افزوده شد و معنای مترادف "همجی" و "وحشی" پیدا کرد.^(۶) خاصه مؤرخان دوره کلاسیک اصطلاح بربر را برای گروهی بکار بردند که به دلیل عدم بهره از سواد، نقشی در تمدن‌های عظیم دریای مدیترانه نداشته اند^(۷) معنی کردن کلمه "بربر" به وحشی و همجی یک معنای نارسا و اطلاق آن بر اقوام بومی شمال آفریقا و مترادف ساختن آنها با معنی یونانی آن غیر صحیح و غیر قابل قبول است.

از آنجا که ما قصد بررسی قوم بربر شمال آفریقا را داریم، لذا معنای یونانی و رومی کلمه بربر را که شامل همه اقوام متمدن و غیر متمدن می‌شده است، کنار می‌گذاریم و بحث خود را بر معنای عربی بربر که بر اقوام شمال آفریقا دلالت دارد، متمرکز می‌سازیم. این اقوام بصورت قبیله‌ای در نواحی کوهستانی و صحرائی شمال آفریقا بسر می‌بردند، اطلاق کلمه بربر بر آنها باعث تمایز این قوم از سایر اقوام قبطی و زنگی شده است. این قوم اصطلاح بربر را برای خود انتخاب نکرده اند. بلکه بر آنها اطلاق شده است، بربرها به سبب نداشتن احساس پیوستگی، معمولاً خود را به نام‌های قبیله خویش، می‌نامیدند. اما اطلاق لفظ واحد یعنی بربر، بر کل این قبایل حاصل استفاده و تکلم به یک زبان واحد یعنی زبان بربری است، این زبان دارای همان ویژگی‌هایی است که در معنای لغوی به آن اشاره شده است.^(۸)

به نظر می‌رسد که بربرها اصطلاح "آمازیغ" را بهتر می‌پسندند^(۹) این کلمه بصورت "آمازیغ" از لفظ آمزغ به معنای "انسان آزاد" نوشته شده است که اعراب آن را نیز برای نامگذاری بربرها بکار می‌برند.^(۱۰) مازیغ جد اعلائی بربرها و از فرزندان کنعان بن حام بوده است و همه قبایل بربر به او منتسب هستند.^(۱۱)

آفری اصطلاحی است که در قرن نهم قبل از میلاد توسط فینیقی‌ها بر بومیان اطراف شهر خود آتیکا [در تونس] بکار می‌رفته است. بعدها یونانی‌ها این اصطلاح را بر کل ساکنان اصیل شمال آفریقا از غرب مصر تا اتیانوس اطلس بکار بردند.^(۱۲) آفری‌ها بطور عام افارقه و بربرها را شامل می‌شده است و بنا بر گزارش منابع تاریخی نیای هر دو گروه برادر بوده اند، زیرا افارقه از نسل فارق بن یصیر بن حام بن نوح محسوب می‌شده اند.^(۱۳)

نسب بربرها

مورخان و علمای علم انساب در زمینه اصل و نسب بربرها آراء و نظرات مختلفی مطرح کرده اند، گروهی بر حمیری و یمنی بودن نسب بربرها تأکید دارند.^(۱۴) در روایتی که صاحب معجم البلدان به نقل از ابومنذر آورده، بربرها از فرزندان فاران بن عملیق معرفی شده اند و طبق این گزارش، عملیق فرزند بلعم بن عامر بن اشلیخ بن لاوذ بن سام بن نوح بوده است.^(۱۵) گرچه این روایت‌ها بر سامی بودن بربرها تأکید دارند،

اما باید توجه داشت که مسعودی، عمالقه را که در شام بودند و هم چنین فراغنه مصر و جالوت که توسط داود بقتل رسید را همه از فرزندان حام می‌داند.^(۱۶)

نظر گروهی دیگر بر این است که بربرها از بقایای قوم جالوت بودند که بعد از کشته شدن وی بدست طالوت، بازماندگان او به سوی مغرب فرار کرده و در کوهستان‌های آفریقا مستقر شدند، آنها همان گروه ستمکاری بودند که حضرت داود با آنها نبرد کرده بود و منازل آنها در روزگاران قدیم فلسطین بوده است.^(۱۷)

نظر دیگر بر حامی بودن بربرها تأکید دارد و آنها را از بازماندگان حام بن نوح می‌داند، طبق نظر این گروه بربرها و آفریقاییان یعنی فرزندان فاروق بن بیصر بن حام بن نوح، پس از تسلط برادرانشان بر مصر، به طرف باختر رهسپار شد و با تصرف سرزمین‌های ماوراء برقه که شامل بلاد مغرب تا سوس اقصی [در جنوب مراکش] بود، پراکنده گشتند.^(۱۸)

در میان منابع متأخر، عده‌ای نیز بر این عقیده هستند که بربرها و ایبری‌های ساکن اندلس دارای یک اصل واحد بودند.^(۱۹)

گرچه صدور یک حکم قطعی و دقیق درباره اصل و نسب بربرها به دلیل تنوع و گاهی تضاد روایات تاریخی کار مشکلی است، اما می‌توان پذیرفت که بنا به علل ذیل، حامی بودن نسب بربرها منطقی تر و معقول تر بنظر می‌رسد.

۱) اجماع مؤرخین بر حامی بودن نسب بربرها و رد یمنی یا حمیری بودن نسب بربرها.^(۲۰)

۲) شباهت بربرها به سامی‌ها نمی‌تواند بعنوان عامل سامی بودن بربرها تلقی شود، زیرا بربرها علاوه بر شباهت ظاهری با سامی‌ها، شباهت‌هایی نیز با ایبری‌ها، حبشی‌ها و زنگی‌ها دارند.

۳) فلسطینی بودن بربرها به دلیل اختلاف زمانی پذیرفته نیست. طبق این نظر، مهاجرت بازماندگان قوم جالوت به این دلیل که غلبه طالوت و داود بر آنها در رأس هزاره اول قبل از میلاد مسیح بوده، مردود است. زیرا قدمت بربرها بیش از آن است، و به هزاره سوم و بیش از آن نیز می‌رسد، کرومانیون‌های مغربی که صنایع سنگی آنها به آزیلی بربری

معروف است در واقع همان اقوام بربر بودند که در اواخر هزاره سوم قبل از میلاد جزایر کاناری [=قناری] را محل بهره برداری خود ساخته بودند.^(۲۱)

اگر بخواهیم یک نظر منطقی و عقلانی درباره خاستگاه و ریشه بربرها ارائه دهیم می‌توانیم بگوییم که بربرها اصالتاً حامی و از نسل حام بن نوح بوده و زمانی که تاریخ آن بر ما معلوم نیست از مصر به سوی غرب رفته و در دو منطقه ساحلی و صحرائی گسترش یافتند، در طول تاریخ اقوام مختلف دیگری بنا به علل و عوامل متعددی وارد آفریقا شده، ابتدا در کنار بربرها و سپس با آنها ممزوج شدند. این اقوام مهاجر بیشتر از طریق تنگه جبل طارق (بین اندلس و آفریقا)، تنگه باب المندب (بین یمن و آفریقا) و باریکه سوئز و صحرای سینا که به فلسطین و شام مرتبط است، وارد آفریقا شدند. لذا مهاجرت عناصر سامی، یونانی، رومی به آفریقا منتفی نیست، اما باید توجه داشت که به هنگام ورود این اقوام به آفریقا، بربرها در این منطقه مستقر بودند و تصور اینکه بربرها از قاره دیگری مانند آسیا یا اروپا به شمال آفریقا آمده و در آن جا منتشر شده و بعدها به بربرها معروف شدند یک تصور غلط و غیر قابل قبول است.

بربرها همانند اقوام دیگر، سلسله نسبشان به یک پدر واحد باز می‌گردد، که منابع نام او را "بر" ذکر کرده اند.^(۲۲) و باید توجه داشت که بر، آن شخصیت موهوم و افسانه‌ای که تحت عنوان بر بن قیس بن عیلان از آن یاد شده، نیست. بلکه شخصیت دیگری است که نام پدر و جد وی در منابع تاریخی و اتساب قید نشده است و می‌توانیم بپذیریم که بر همان مازیغ است در نتیجه سخن افرادی که همه بربرها را فرزندان مازیغ می‌دانند مصداق پیدا می‌کند.^(۲۳)

در شجره نسب بربرها، اخلاف مازیغ از طریق دو فرزندش مادغس و بُرنس^(۲۴) گسترش و امتداد می‌یابد و باعث تقسیم جامعه بربر به دو گروه برانس و بتریه گردید، ابتر لقب مادغس بوده است.^(۲۵) نسل بُرنس که یکی از شاخه‌های بربرها را تشکیل می‌دهد و شامل بطون و گروه‌های زیادی می‌شود از طریق هفت تن از فرزندان برنس که عبارتند از: کَتامَه، صَنهاجَه، عَجِسَه، مَصْودَه، اُوربَه، اَزْداجَه یا ورداجه، اُوریغ، استمرار پیدا کرده

اما گروه‌ها و بطون مادغس یا بتریه از طریق تنها فرزند او یعنی زجیک^(۳۷) استمرار یافته و قبایل بیشماری را بوجود آورده است. این قبایل هر کدام از طریق چهار فرزند زجیک به نام‌های ضَرّی، لَوّی الکبیر، نَفُوس، اُدّاس به پدر واحد خود یعنی زجیک می‌رسند.

در میان بربرها زن دارای مقام بالایی است و این عادت هم اکنون نیز در میان قبایل طوارق در صحرائ آفریقا نیز مشهود است^(۳۸) لذا مشاهده می‌شود که زن [= مادر] در سلسله نسب بربر عامل انتقال و امتزاج گروه یا قبیله‌ای از یک شاخه به شاخه دیگری محسوب می‌شود. انتقال و امتزاج قبایل اُدّاس از گروه بتر به گروه هواره از گروه برنس، نمونه‌ای از این انتقال است، زیرا مادر اُدّاس بن زجیک [= گروه بتر] با اورینگ بن برنس ازدواج کرده و حاصل این ازدواج هوار بود. در نتیجه قبایل اداس که شامل: وشفانه، انداره، هتروقه، ضبره، هراغه، اویطه، ترهه می‌شوند با هوار از گروه برنس ادغام شدند.^(۳۹)

بافت اجتماعی، جامعه بربر و محل استقرار آنها

جامعه بربر از لحاظ زندگی اجتماعی به طور عام می‌توان به دو گروه تقسیم کرد:
 (۱) بربر حضری، تعداد آنها کم و مسکن آنها از گل و سنگ بود^(۴۰) و در مناطق حاصلخیز و قابل کشت زندگی می‌کنند و با تمدن‌های کارتاژ و لاتین ارتباط داشتند.^(۴۱)
 (۲) بربر کوچ نشین، تعداد این گروه در بیابان‌های مغرب بیشمارند^(۴۲) و به لحاظ زندگی بدوی از هر نوع صنعت دور بودند^(۴۳)، غذا و پوشاک آنها از فعالیت دامداری این گروه تهیه می‌شده است.^(۴۴)

تعداد قبایل بربر بیشمار است، بعنوان نمونه می‌توان به برخی از این گروه‌ها در قرن سوم هجری اشاره کرد که شامل: زَنَاتَه، اَمَاتَه، ضَرِبَه، مَغِیْلَه، وَرْفَجُومَه، وِلِطَه، مَطْمَاطَه، نَهَاجَه، نَفْرَه، کَنَامَه، گَوَاتَه، مَزَاتَه، زَبُوجَه، نَفُوسَه، لَمَطَه، صَدِیْتَه، مَصْمُودَه، عُمَارَه، قَالَمَه، وُورَبَه، اَیْتَه، بنی سمجون، اُنکته، بنی واکرکلان، بنی بَصْدِرَان، بنی وَرْتَجِی، بنی مَنهُوسَا.^(۴۵)
 هر یک از مناطق شمالی آفریقا محل استقرار گروه‌هایی از قبایل بربر بوده است. مزاوله، بنی یفرن، نفوسه و گروه‌های دیگری از بربرها در آفریقَه^(۴۶) [= مغرب ادنی] که بروزه بر قسمت‌هایی از لیبی و کل تونس و قسمت‌هایی از الجزایر منطبق است، مستقر شدند.

زنانه و گروه‌هایی از مغراوه، بنی یفرن، مدیونه، مغیله، کومیه، مطفره، مطاطه در منطقه مغرب اوسط مستقر بودند.^(۳۷) این منطقه کاملاً بر کشور الجزایر منطبق است. مغرب اقصی که قسمت‌هایی از الجزایر و مراکش را شامل می‌شود. محل استقرار گروه‌های مصادمه، برغواطه، غماره، بطویه، غساسه و تعدادی از صنهاجه، مضفره و اوربه و گروه‌هایی دیگر از بربرها بوده است.^(۳۸)

دین بربرها

در طول تاریخ بربرها بر یک دین و مذهب واحدی باقی نمانده اند، در اوایل آنها بر دین مجوسی بودند.^(۳۹) در اینجا دین مجوسی را نباید با دین زردشتی خلط کرد، بلکه دین مجوسی بربرها دارای ویژگی‌های خاصی است. این ویژگی‌ها عبارتست از:

۱) پرستش بت‌ها، بنا به گزارش منابع تاریخی از منطقه ودان در طرابلس لیبی با فاصله سه روز به سمت جنوب، بربرها بت بزرگی از سنگ بنام "کرزه" داشتند که قبایل بربر اطراف برای آن بت قربانی می‌کرده و برای نزول باران از آن یاری می‌خواستند.^(۴۰)

۲) ازدواج با محارم یکی دیگر از ویژگی‌های یک مجوسی محسوب می‌شده است، حتی یک یهودی با ارتکاب چنین عملی، در زمره مجوسیان قرار می‌گیرد.^(۴۱)

۳) در کیش مجوسی بربرها، خوردن مردار و نوشیدن خون گوسفند مباح بود.^(۴۲) در دوره اسلامی و در قرن چهارم هجری مقدسی در دیداری از آفریقه ذکر می‌کند که در برخی شهرهای بربرنشین آفریقه [= مغرب ادنی] گوشت سگ را می‌فروشدند و مسلمانان آنها را متهم می‌کردند که گوشت سگ را در هریسه می‌ریختند.^(۴۳)

ابن خلدون از برخی از قبایل بربر یاد می‌کند که بر دین یهودی بودند، آنها این دیانت را از قوم بنی اسرائیل به هنگام استقرار در شام [= فلسطین] اخذ کردند، این قبایل شامل بربرهای مغرب ادنی یا آفریقه، مستقر در جبل اوراس و قبیله نفوسه، هم چنین قبایل مدیونه، بهلوله، غیاته، بنویازاز، از بربرهای منطقه مغرب اقصی [= مراکش] می‌باشند، با ظهور ادیس اول و تأسیس دولت ادریسیان در مغرب اقصی، بقایای ادیان و سایر نحله‌های فکری محو گردید.^(۴۴)

زمانی که مناطق شمالی آفریقا زیر سلطه رومی‌ها، فرانک‌ها و گوت‌ها بوده است، دین مسیحیت توسط گروه‌هایی از بربرها پذیرفته شد (۴۵) و بدین ترتیب بعنوان یکی از ادیان بربرها قلمداد شد. و این روند تا عصر فتوحات اسلامی ادامه یافت، بطوری که در عصر فتوحات گروهی از بربرها مجوسی، گروهی یهودی و گروهی دیگر مسیحی بوده اند. (۴۶)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی نوشت ها:

- ۱- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۸هـ)، لسان العرب، تحقیق علی سیری، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۳۷۳ ص.
- ۲- الزییدی، محمد بن محمد بن عبد الرزاق (بدون تاریخ)، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دارالمکتبة الحیة، ج ۳، ص ۳۸؛ معلوف، لوئیس (۱۳۸۰ش)، المنجد فی اللغة، تهران، اسلام، ص ۳۱.
- ۳- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد الحضرمی المغربی (۱۹۵۶م)، العبر و دیوان المتبدل والخیر فی أيام العرس والبربر ومن عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر، بیروت، دارالمکتب اللبانی، ج ۶، ص ۸۹.
- ۴- لوکاس، هنری (۱۳۷۶ش)، تاریخ تمدن، ترجمه: عبدالحسین آذرنگ، تهران، کیهان، ج ۱، ص ۳۱۲.
- ۵- دورانت، ویل (۱۳۷۸)، تاریخ تمدن، ترجمه: امیرحسین آریان پور، تهران، علمی و فرهنگی، ج ۲، ص ۲۹۰.
- ۶- دورانت، ج ۲، ص ۵۴۷.
- ۷- هودجز، هنری (۱۴۰۸هـ)، الفیه فی العلم القديم، تعریب: رنده قاقیش، عمان (اردن)، الدار العربیه للتوزیع، ۲۱۹ ص.
- ۸- مصطفی، ابراهیم (بدون تاریخ)، المعجم الوسیط، دمشق، مکتبه التوری، ج ۱، ص ۴۸.
- ۹- در مقاله ای از محمد مادی (الجزایری) تحت عنوان "حکم تسمیه الأمازیغیون بالبربر" در مورخ ۲/۶/۹۹ آمازیغ از لحاظ لغوی به "شهامت" معنی شده است.
- ۱۰- در مورد کاربرد اصطلاح آمازیغ توسط اعراب بنگرید به: مقاله محمد مصدق یوسفی روزنامه نگار الجزیره لندن در روزنامه فرانطقه ای الزمان تحت عنوان "بربرهای الجزایر" مورخ ۲/۲۲/۲۰۰۴؛ خ غلامعلی (۱۳۷۵ش)، دانشنامه جهان اسلام، تهران، بنیاد دایره المعارف اسلامی، ج ۲، ص ۶۳۷.
- ۱۱- السلاوی، احمد بن خالد (۱۳۱۲هـ)، الاستقصا لأخبار دول المغرب الاقصى، القاهرة، الطبعة هیئة المساء، ۳۱ ص.
- ۱۲- خطاب، محمود شیث (۱۴۲۲هـ)، قادة فتح المغرب العربی، بیروت، دارالفکر، ج ۱، ص ۱۳.
- ۱۳- یعقوبی، احمد ابن ابی یعقوب (۱۳۷۴ش)، تاریخ یعقوبی، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، تهران، علمی ج ۱، ص ۲۲۲؛ ابن عبدالبر نام آن را "فاروق بن مصرین حام" نوشته است؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله القصد والامم فی التعریف باصول انساب العرب و المعجم، تحقیق ابراهیم الأیاری، بیروت، دارالکتب العربی.
- ۱۴- ابن حزم، علی بن احمد بن سعید (۱۴۱۸هـ)، جمهرة انساب العرب، بیروت، دارالکتب العلمیه، ص ۲۲۳ ج ۱، ص ۲۲۳.
- ۱۵- حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۴۱۶هـ)، المعجم البلدان، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ج ۲، ص ۲۹۲.
- ۱۶- مسعودی، علی بن الحسین (بدون تاریخ)، اخبار الزمان، بیروت، دارالاندلس للطباعة والنشر، ص ۸۷.
- ۱۷- البلاذری، یحیی بن أحمد ابوالحسن (۱۴۱۲هـ)، فتوح البلدان، بیروت، منشورات مکتبه المهدی ابن عبدالحکم، عبدالرحمن (۱۴۲۰هـ)، فتوح مصر و اخبارها، تحقیق: محمد الحجیری، بیروت، دارالفکر، ص ۱۸.
- ۱۸- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۳۲؛ مسعودی، اخبار الزمان، ص ۸۶؛ ابن حزم، جمهرة انساب العرب، ص ۴۹۵ ج ۱، ص ۹۳.
- ۱۹- ارسلان، شکیب (۱۳۵۵هـ)، المحلل السنیسی فی الأخبار والآثار الأندلسیة، بیروت، منشورات دارمکتبه، ۲۵ ص.

- ۲۰ - بنگرید به: ابن حزم، *جمهرة انساب العرب*، ص ۴۹۵؛ ابن خلدون، *العبر*، ج ۶، ص ۱۸۹ السلاوی، ج ۲، ص ۵؛ بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۲۲۲؛ حموی، ج ۲، ص ۲۹۲؛ *الفصل والاسم*، ص ۳۸؛ ابو الفداء، *عمادالدين (بدون تاریخ)*، *المختصر فی اخبار البشر*، بیروت، دارالمکتب اللبنانی، ج ۱، ص ۱۲۱.
- ۲۱ - زریو، جی. کی (۱۳۷۴ ش)، *آفریقا پیش از تاریخ*، ترجمه: احمد یرشک، تهران، علمی و فرهنگی، ج ۲، ص ۳۳.
- ۲۲ - *جمهرة انساب العرب*، ص ۴۹۵؛ *العبر*، ج ۶، ص ۸۹.
- ۲۳ - السلاوی، ج ۱، ص ۳۰.
- ۲۴ - *جمهرة انساب العرب*، ص ۴۹۵.
- ۲۵ - *العبر*، ج ۶، ص ۸۹.
- ۲۶ - *جمهرة انساب العرب*، ص ۴۹۵؛ *العبر*، همان؛ السلاوی، ج ۱، ص ۳۱.
- ۲۷ - *جمهرة انساب العرب*، ص ۴۹۶؛ ابن خلدون نام آن رازحیک نوته است. *العبر*، ج ۶، ص ۹۰.
- ۲۸ - ارسلان، ص ۲۵.
- ۲۹ - *جمهرة انساب العرب*، ص ۴۹۶؛ *العبر*، ج ۶، ص ۹۱.
- ۳۰ - *العبر*، ج ۶، ص ۸۹.
- ۳۱ - سالم، عبدالعزیز (۱۹۸۱ م)، *تاریخ المغرب الكبير*، بیروت، دارالنهضة العربية، ص ۱۳۵.
- ۳۲ - *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، (مؤلف مجهول؛ ۱۳۴۰ ش)، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۱۷۸.
- ۳۳ - ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۴۱۹ هـ)، *مقدمة ابن خلدون*، تحقیق: درویش الجویدی، بیروت، المكتبة المصرية، ص ۳۳۱.
- ۳۴ - *العبر*، ج ۶، ص ۸۹.
- ۳۵ - ابن خردادبه (بدون تاریخ)، *المسالك و الممالک*، بغداد، مكتبة المنشي، ص ۹۱.
- ۳۶ - *العبر*، ج ۶، ص ۱۰۳.
- ۳۷ - همان، ص ۱۰۲.
- ۳۸ - همان، ص ۱۰۱.
- ۳۹ - همان، ص ۱۰۵.
- ۴۰ - حموی، ج ۵، ص ۴۴۹.
- ۴۱ - برای اطلاع بیشتر از مناظره طیب بهودی ابن طولون با دانشمند فطی مصری که دارای کنیث نصرانی بوده است بنگرید به: مسودی، علی بن الحسین (۱۳۷۸ ش)، *سروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ج ۱، ص ۳۴۴.
- ۴۲ - ابن رقیق، *تاریخ آفریقه و المغرب*، ص ۱۴.
- ۴۳ - مقدسی، محمد بن احمد (۱۳۶۱ ش)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه: علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ص ۳۵۰.
- ۴۴ - *العبر*، ج ۶، ص ۱۰۷.
- ۴۵ - همان.
- ۴۶ - السلاوی، ج ۱، ص ۲۹.